

گفت‌وگوی یک جمع کارگری دربارهٔ قانون افزایش سن بازنشستگی

پس از تصویب قانون افزایش سن بازنشستگی در مجلس سرمایه‌داری ایران، کارگران یک کارخانه کوچک این موضوع را به بحث می‌گذارند. کارگران بنا به زیست طبیعی خود می‌توانند بفهمند که این قانونی علیه منافع آنان است. آن‌ها به خوبی متوجه می‌شوند که چرا یکی از مسئولین اینگونه گالیه می‌کند:

«محسن نجفی خواه معاون هماهنگی و برنامه‌ریزی امور حقوقی دستگاه‌های اجرایی به نمایندگی از دولت در موافقت با بند الحاقی به بند «خ» ماده ۲۹ لایحه برنامه هفتم توسعه ارجاعی از کمیسیون تلفیق مجلس اظهار کرد: یکی از مشکلات دولت حل مشکلات ناترازی صندوق‌های بازنشستگی است یکی از مسائل کشور هم تغییر سیاست‌های جمعیتی است لذا از یک سو کاهش باروری داریم و از سوی دیگر افزایش سن امید به زندگی داریم که در مردان ۷۶ و زنان ۷۸ سال است»^۱.

کارگران می‌دانند که افزایش امید به زندگی و عدم افزایش سن بازنشستگی باب میل حضرات نیست، می‌دانند که هستند تا جان کنده و ارزش اضافه برای سرمایه‌داران تولید کنند، می‌دانند که راهی جز شکستن این چرخ ندارند.

رضا: خبر دارید سن بازنشستگی رو زیاد کردند؟

علی: آره انگار باید حالا حالاها جون بکنیم.

رضا: من یکی دیگه نمی‌کشم سلطان.

امیر: خُب حقوقشو می‌گیریم... بریم بیرون چه گوهی بخوریم؟

رضا: خر که شاخ و دم نداره.

امیر: تو از پول بدت می‌آد؟

رضا: نه ولی همه این پولارو باید خرج دوا درمون کنم، اونم تازه آگه زنده از اینجا برم بیرون.

بهر روز: ما پول می‌سازیم برا اون مرتیکه خیل، شیره جونمونو می‌دیم که اون مردک بیشتر عیاشی کنه و خرج چیلان پیلان زنش کنه.

علی: خُب ما هم خرج زن و بچمونو از سر این سفره برمی‌داریم که همین خیل پهن کرده.

رضا: فعلا که اون سر سفره ما نشسته.

^۱ خبرگزاری ایرنا، <https://irna.ir/xjP2۹x>

امیر: آخه تو آه داری به ناله سودا کنی که کسی سر سفرت بشینه؟

رضا: نه!

بهروز: من و تو و رضا و بقیه کار نکنیم تنبونشم نمی تونه بکشه بالا.

امیر: سرمایه شو گذاشته.

بهروز: ماهی چقد درآمد اینجاست؟ ماهی چقد حقوق ما شصت هفتاد نفره؟ ده برابر سرمایه ای که گذاشته رو تو این ده بیست سال برداشته.

رضا: کل سودی که می کنه دزدیه... از دهن زن و بچه ما می گیره.

امیر: یعنی سرمایه ای که گذاشته کشکه؟

علی: مگه نگفت صد برابرشو برداشته، نمی فهمی؟!

امیر: من سر در نمی آرم، یعنی می گید کار نکنیم؟

رضا: چاره ای نداریم باید جون بکنیم.

علی: با این قانون جدید حالا حالا حالا ها.

مهدی: مگه قرار نبود بیکاری کم بشه؟ حرفاشون و کاراشون با هم جور در نمی آد.

پرویز: سلام بچه ها چه خبره؟ تو همید؟ حرف و عمل کی با هم جور در نمی آد؟

رضا: خبر داری سن بازنشستگی رو زیاد کردن؟

پرویز: آره چطور؟

رضا: خب اینا از یه طرف می گن می خوایم چمیدونم صد هزار شغل جدید ایجاد کنیم از یه طرف سن بازنشستگی رو زیاد می کنن.

علی: از یه طرف می گن چیزی که زیاده نیروی کار، ناراضی هستید تسویه کنید یکی دیگه رو می گیریم، از یه طرف می خوان حالا حالاها نگهمون دارن.

امیر: پسر من دارم... خل میشم عجب چیزیه این سیاستها!

پرویز: خب یعنی نیروی کار زیاد نیست؟ همین الان داداش من در به در دنبال کاره گیرشم نمی آد.

بهروز: همیشه یه عده بیکار باید باشن... لازمه، مثل چربی برا بدن.

پرویز: تو همیشه همینی بهروز، میگی همه چی عادیه ولی گله می کنی چرا اینجوریه.

پهروز: قاعده‌ش اینه و همین قواعد دهن ما رو سرویس کرده. اقتصاددان‌ها می‌گن کم شدن بیکاری برا اقتصاد مضره.

امیر: حُب معلومه دیگه ... اگه همه کار کنن خیلی باید حقوق بدن اونوقت پول کم می‌آرن.

رضا: واقعا خری!

امیر: زر نزن!

رضا: باید یکی باشه که اگه تو لنگ انداختی بزنی زیر پلت اونو بیارن جات؟

مهدی: من اگه بفهمم هیشکی نمی‌آد جام برا این چندر غاز کار نمی‌کنم.

پهروز: دیدید هفته پیش که بار اومده بود چنتا کارگر روزمزد آوردن؟

علی: حُب؟

پهروز: باید یکی باشه هر وقت کار زیاده بیاریش هر وقتم نخواستی به قول رضا بزنی زیر پلش؟

علی: این افغانی‌ها مایه بدبختی مان.

پرویز: آره به خدا... دیروز رفتم نون بخرم یکیشون اومده بود سی تا نون خریدم... کلی حرف بار نونوا کردم... گفتم نامرد این حق ماست

نده به اینا.

رضا: اونام مثل مان فقط بدبخت‌ترین حالا دوتا نونم بیشتر خرید، چی از تو کم می‌شه؟ نکنه تو اون ده دقیقه قرار بود آپولو هوا کنی؟

فعلا چیزی که داره اتفاق می‌فته اینه که یکی مثل علی با اینهمه سابقه باید یکی دو سال اضافه اینجا جون بکنه که چی بشه؟ که به

قول حضرات صندوقای بیمه پر بشن!

پرویز: می‌گن صندوق‌های بازنشستگی کسری دارن، نباید حقوق بازنشسته‌ها پرداخت بشه؟

امیر: بابای بدبخت من دو ماهه حقوق نگرفته ...

پرویز: اون بیچاره‌ها هم گناه دارن، گفتن حداقل حقوق بازنشستگی قراره نود درصد حداقل حقوق بشه.

علی: ورشکست نشن!

پرویز: بهتر از قبله که!

مهدی: بازنشسته‌ها پدر مادر خودمونن، به نظر من ما نباید به این قانون اعتراضی داشته باشیم، زشته خداییش.

پرویز: به این زبون نفهما بگو ...

پرویز: اونا مسئولیت دارن، همه چی رو با هم می‌بینن، نه مثل ما بشینن به گوشه فقط منافع خودش رو ببینن.

بهروز: دولت سرمایه‌داری کاسه لیس سرمایه‌داره، کدوم قانون تو این چند سال به نفع ما نوشته شده؟ مگه غیر از اینه که تا پول کم می‌آره دستشو کرده تو جیب ما، الانم که دستشو گذاشت بیخ گردنمون می‌خواد کفن پیچ از کارخونه ببرتمون.

علی: اصلا سن بازنشستگی بر چه اساسی مشخص میشه؟

امیر: بر اساس قانون (!)

علی: این ۶۰ و ۶۲ رو از کجاشون در میارن؟

امیر: انقدر که لازمه.

بهروز: قبل از اینکه کارگرا زورشون برسه بازنشستگی رو قانون کنن، تهش بود ... یعنی هیچ وقت بازنشست نمی‌شدی، الان انقدری می‌ذارن که کارگرا قبول کنن. تو اخبار ندیدید خارجیا سر همین ریخته بودن بیرون؟ فکر کنم فرانسه بود.

علی: یعنی اگه ما قبول نمی‌کردیم سن بازنشستگی زیاد نمی‌شد؟

پرویز: آره دیگه، وزیر و نماینده مجلس نشستن ببینن علی و رفیقاش چی میگن!

رضا: مریضی ما برای سرمایه‌دار خرج داره، نه می‌تونه به کاری کنه که از توی کارخونه نعشمون برگرده، نه دلش می‌خواد راست راست بگردیم و حقوق بگیریم، همه آمار و ارقام که دستشه، نشسته حساب کرده دیده انگار می‌تونه به چند سال بذاره رو سن بازنشستگی و حالا چراشو ما باید بفهمیم.

پرویز: آخ قربون آدم چیزفهم، منم به ساعته می‌گم بابا حساب کتاب داره!

بهروز: آخ قربون آدم چیزفهم! اون اگه میتونست روزی ۱۶ ساعت از ما کار می‌کشید بیمه و بازنشستگی و همه چی رو می‌برید، اگه میتونست مفتی ازمون کار می‌کشید، مسئله اینه که نمی‌تونه، اون به موندن ما نیاز داره که سن بازنشستگی رو زیاد کرده.

پرویز: نمی‌خواد. هم ما برآش مهمیم هم سلامتی ما برآش مهمه، ما اصلا می‌گیم چرا افغانی‌ها برآش مهم‌اند؟

رضا: ما تا جایی مهمیم که برآش پول بسازیم، سلامتی ما تا جایی مهمه که فردا بتونیم بیایم سر کار.

پرویز: چرا انقدر مث گربه بی چشم و رویید؟ مثلا این پارک و جاده رو می‌سازه که ما ارزش اضافه تولید کنیم؟ میدونی چقد هزینه می‌کنه؟

امیر: بیشتر برا غزه و لبنان خرج میکنه تا ما.

بهروز: جاده که برای ماشینای خودشونه، خرابیشون کم میشه توی چند سال شاید کمتر پولشو در میاره. تازه جنساشونم زودتر به مقصد می‌رسونن.

رضا: پارک هم از اول نبوده آقا پرویز، ساختن که یه بدبختی مثل تو نیاد پول مسافرت بخواد یا از سر ناچاری خودشو خلاص کنه. برا اینه که وقتی دارن مال و جونتو می برن دلت به منظره خوش باشه.

پرویز: هان شما که راست می گید، لابد غزه ای ها هم سود دارن براشون.

علی: من که بعید می دونم اینا مفت و مفت خرج یه جایی بکنن، یه چیزی توش براشون داره شک نکن.

مهدی: پس سن بازنشستگی رو زیاد میکنه چون کارگر نیست، برا همینم وام میده بچه درست کنیم.

علی: اینا که می گن می خوایم کار جدید درست کنیم، اگه نیروی کار نیست برا کی میخوان کار درست کنن؟

امیر: بابا بیکاری تو ایران بیداد می کنه.

پرویز: کو بیکار؟ بیکار؟ بابا همه کارخونه دارا از درد بی کارگری ورشکست شدن!

امیر: ده دقیقه پیش گفتی داداشم بیکاره! با خودت چند چندی داداش؟

رضا: یارو تو اخبار می گفت ده درصده ها، تازه به نظر می آد از اینم کمتر باشه.

بهروز: نیروی کار هست، همون بیکارهایی که گفتیم، اگه ما بازنشست نشیم، خپل خان می تونه پولایی که از ما بالا کشیده و جمع کرده رو ببره و یه کارخونه جدید بزنه.

مهدی: تازه تو کارای جدیدش از تجربه ما هم استفاده کنه، بالاخره کارخونه جدید رو یکی باید راه بندازه.

امیر: بازنشسته بشیم هم می تونه از تجربه ما استفاده کنه.

رضا: آره اما اینجوری هزینش کمتره... پس برا این میخواد سن بازنشستگی رو زیاد کنه که به اینی که الان داره راضی نیست و می خواد تولید رو افزایش بده.

علی: یه دلیل دیگه هم که همون ورشکستگی صندوق هاست.

پرویز: شما فکر می کنید از همه چی سر در میارین؟ زارت

امیر: زندگی مونه، از زندگی خودمونم سر در نیاریم؟

بهروز: جایگزین کردن ما کلی خرج داره، ما کلی آموزش دیدیم کلی تجربه داریم.

پرویز: خُب حقوقمونم هم از نیروی صفر بیشتره.

رضا: اونی که بیشتر حقوق می گیره بیشترهم داره چاپیده میشه، سرمایه دار برا ریالی که می خواد به ما بده می میره، هرچا بیشتر می ده یا چاره ای نداره یا سه لا پهنا سود می کنه.

پرویز: از کرامات شیخ ما این است!

مهدی: مٹ اضافہ کار می مونه اینم، اونجا درسته ما پول بیشتری می گیریم، اما اگه قرار بود یکی دیگه بیاد پاداش و بیمه و عیدی و سنوات داشت.

علی: آرہ دیگہ یہ تَرَکاری یہ تازه وارد یہ دفعہ یہ روز خط رو می خوابونہ، قد حقوق یہ ماہ ما!

امیر: سن بازنشستگی رو زیاد می کنه تا سرمون گرم کار باشه، کلمونو پایین می ندازیم صدامونم در نمی آد، یہ وخ بازنشست شدیم راه نیفتیم تو این شلوغیا.

بہروز: البتہ این خاصیت دستمال کشاست! مگہ نہ امیر؟

امیر: حالا دیگہ ما دستمال کش شدیم؟

مهدی: فعلا کہ زورشون می رسہ انداختنمون گوشہ و مٹ سگ داریم مٹ می خوریم.

رضا: عین بازی های کامپیوترہ با ہر مٹتی کہ میزنہ دلار از کلہ ما در می آد!

بہروز: این نامردیہ کہ پیرمرد ۶۲ سالہ کہ زھوارش از ہر طرف در رفتہ صبح خروسخون بیاد اینجا جون بکنہ تا بوق سگ اونوخ یہ مٹ الدنگ دوزاری بشینن زر بزنی کہ اگہ تو زندگیت این فیلمارو ندیدی، این جاھارو نرفتی و فلان و بیسار، کل عمرت بہ فناست.

علی: بگو د آخہ لامصب با حقوق نجومی ای کہ می گیرم برم یا با وقت سر خاروندن کہ دارم؟

مهدی: ہیشکی ما رو بہ ہیچ جاش حساب نمی کنہ انگار ما اومدیم کہ فقط جون بکنیم و بریم.

رضا: اونی کہ دارہ تولید می کنہ ماییم، اونی کہ دارہ خرج مملکت رو می دہ ماییم، کرونا اومد ہمہ جا تعطیل شد الا کارخونہ، ما کم زورمون نمی رسہ

علی: ولی نمی تونیم یہ روز از این افزایش سن بازنشستگی کم کنیم.

پرویز: تو فرانسه ہم کہ اون ہمہ ریختن بیرون زورشون نرسید. نہ بہ حرف کارگرا گوش دادن نہ قانونشونو عوض کردن.

رضا: پرویز بچگیات و لات های محل یادته؟ اگہ یہ کم بیشتر مقاومت می کردی حال و روزت این نبود.

پرویز: آشغال!

مهدی: تف بہ قبر باباشون، ۶۰ سال با ۶۲ سال برا اونی کہ بیرون نشسته چیزی نیست ولی تو اون دوسال آخری سرویس می شیم، ہمینجوریش با کلی مرض بازنشست می شدیم. اینا قصد جون مارو کردن.

امیر: آخہ چارہ چیہ؟

پرویز: ہیچی بشینیم اینجا و تحلیل سیاسی بکنیم!

بہروز: چیست قانون کنونی، خبرت هست از این؟

"حکم محکومی ما!"

بهر آزاد شدن، در همه روی زمین،

از چنین ظلم و شقا،

چاره رنجبران، وحدت و تشکیلات است.

رضا: من امروز یه سری به بچه‌های کارخونه بغلی می‌زنم.

پرویز چیز نمی‌گوید و می‌رود!